

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

این حادثه مؤلمه سوزناک را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و همه موالیان
و شیعیان و مؤمنان و مؤمنات تسلیت عرض می‌کنیم و برای گذشتگان این حادثه مغفرت
و رحمت الهی و قبول مناسک و برای بازماندگان آن‌ها صبر جمیل و اجر جزیل و برای
مصدومان شفای عاجل به برکت یک حمد برای مصدومان و یک حمد برای گذشتگان و یک
صلوات.

بحث در مقام ثانی بود که تعریف موضوع؛ معروف چیست، منکر چیست، امر چیست،
نهی چیست. گفتیم برای تعریف معروف و منکر یک تعریف مدرسی فقهی از فقه‌ای
قدامی مثل شیخ طوسی وجود دارد تا این اعصار متأخره. آن تعریف این هست که
فرمودند:

معروف کل فعلٍ حسنٍ اختص بوصفٍ زائدٍ علی حسنه اذا عرف فاعله ذلک أو دلّ علیه.

و منکر هم فرمودند:

کل فعلٍ قبیحٍ عرف فاعله قبحه أو دلّ علیه.

در تعریف معروف چهار عنصر اخذ شده بود؛

یک فعل باشد، دو این که این فعل حسن باشد. حسن در اصطلاح فقهاء و متکلمین دارای
سه معنا است که دو معنایش مرادف می‌شود با مجاز. کل فعلٍ حسنٍ یعنی کل فعلٍ مجازٍ
که توضیحش گذشت. هر فعل مجازی که اختص بوصفٍ زائدٍ.

و طبق معنای سوم مرادف هست حسن و حُسن با نیکویی. یعنی کل فعلٍ نیکویی؛ هر فعل
نیکویی که اختص بوصفٍ زائدٍ. این فعل مجاز یک وصف زائد داشته باشد، زائد بر آن مجاز
بودنش یا زائد بر آن حسن بودن و حُسن داشتن. این قید بعدی را برای چی آوردند فقهاء
و متکلمین؟ «اختص بوصفٍ زائدٍ؟» این را برای این آوردند که خب آن تا این جای تعریف
که می‌گفتیم کل فعلٍ حسنٍ، شامل مکروهات هم می‌شد، واجبات مجاز هست، مستحبات
مجاز هست، مباحات مجاز هست، مکروهات هم مجاز است بالمعنی الاعم مجاز هست.

صاحب جواهر می‌فرمایند و هم چنین قبل از ایشان شهید ثانی و دیگران، فقها و متکلمین
برای اخراج مباح آمدند این قید را اضافه کردند «اختص بوصفٍ زائدٍ» یا اخراج هر دو؛ هم
مباح هم مکروه. اختص بوصفٍ زائدٍ. یک وصف زائدی باید داشته باشد علاوه بر مجاز
بودنش. خب واجبات وصف زائد دارد هم مجاز است هم حیث وجوبیت را دارد. مستحبات

مجاز است، وصف زائد دارد حیث استحباب و مندوبیت. اما مباحات چی؟ نه، وصف زائد جزو مجاز بودن ندارد. آن روز یکی از دوستان آمد فرمود که چرا مباحات هم وصف زائد دارد و آن این است که شارع برای آن اباحه جعل کرده، این جعل اباحه خودش امر زائد. آن جا وجود زائد، جعل وجوب کرده، آن جا جعل استحباب کرده، این جا هم جعل اباحه کرده. پس این هم دارای وصف زائد است و خارج نمی‌شود با این قید.

جواب این است که این مجاز، این حسن اگر معنا کردیم یعنی کل فعل مجاز شرعاً. مجاز بودنش را از کی گرفته؟ از شرع گرفته نه مجاز عرفاً. اگر معنا کنیم کل فعل مجاز عرفاً یعنی پیش مردم، پیش عقلاء. بله وصف اباحه می‌شود یک امر اضافه چون شارع قرار داده. اما اگر بگوییم هر چیزی توی محیط شرع، به حکم شارع مجاز است که این مقصودشان است، معروف چیه؟ هر فعلی است که در محیط شرع مجاز شناخته شده از نظر شرعی. حالا این علاوه بر این که مجاز است یک وصف اضافه بخواند داشته باشد. خب مباحه دیگه وصف اضافه ندارد همان مجاز بودنش را از همان اباحه‌اش گرفته. همان مباح است یعنی مجاز است. پس دیگه وصف زائد نمی‌شود.

سؤال: ...

جواب: نه، مجاز جنس است. ممکن است فصلش رجحان باشد ممکن است الزام باشد.

سؤال: ...

جواب: وصف زائد دارد دیگه.

سؤال: وقتی مجاز شرعی باشد دیگه...

جواب: مجاز بالمعنی الاعم. هر وصفی که مجاز هست یعنی ممنوع نیست شما انجام بدهید. نماز ظهر ممنوع است انجام دادنش؟ نه، ولی واجب است. نماز شب ممنوع است انجام دادنش؟ نه، ولی مستحب است.

سؤال: ...

جواب: اضافه دارد دیگه.

سؤال: ...

جواب: خب این مجاز وقتی که شما می‌گویید در برمی‌گیرد همه... حتی مباح را، حتی مکروه را، حتی واجب را، حتی مستحب را می‌گیرد یا نمی‌گیرد. حالا شما می‌خواهید قیدی بیاورید که بعضی از این‌ها را نگیرد. تعریف شما منطبق نشود بر مباح، منطبق نشود بر مکروه. خب فقهاء و متکلمین این قید «اختص بوصف زائد» را آوردند قهراً مباح‌ها دیگه خارج می‌شود. مباح پس معروف نیست، امر به مباح دیگه واجب نیست، مستحب هم نیست.

اما آیا مکروه را چی؟ شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود؟ ظاهر امر این است که این تعریف مکروه را شامل می‌شود فلذا یک اشکالی است به این تعریف که این چه ضابطه‌ای است که شما فقهاء دست مکلفین می‌دهید، مقلدین‌تان می‌دهید. این‌ها این تعریف را بخواهند نگاه کنند پس مکروه هم جزو معروف حساب می‌شود. چرا؟ برای این

که مکروهات هم علاوه بر مجاز بودنش وصف زائدی دارد، آن وصف زائد چیه؟ همین رجحان ترک یا مرجوحیت فعل. یا همین مکروهیتش. مکروهیت که شارع جعل کرده. مثل آن جا استحبابیت، مندوبیت، وجوبیت، این جا هم مکروهیت. پس امر زائدی دارد.

برای تخلص از این اشکال دو راه ذکر شده؛ یک راه شهید ثانی فرموده در مسالک و صاحب جواهر هم این راه را پسندیدند و اشکال به آن نکردند. و آن این است که بعد از آن که مباح خارج شد بالاولویة القطعیة، العرفیة، مکروه هم خارج می‌شود. وقتی مباح، به آن معروف گفته نمی‌شود. خب به طریق اولی می‌فهمیم که به مکروه هم معروف گفته نمی‌شود در شرع و مراد شارع نیست. پس ولو واژه حسن شامل مکروه هم می‌شود چون یعنی مجاز است، و اختص بوصف زائده هم آن را خارج نمی‌کند چون وصف زائد دارد اما این اختص بوصف زائده مباح را خارج می‌کند، خروج مباح که مولود این قید است بالاولویة مکروه را خارج می‌کند. پس این اختص بوصف زائده مباح را اخراج می‌کند مع الواسطه مکروه را خارج می‌کند. این راه اول.

راه دوم فرمایش خود صاحب جواهر است که اضافه فرموده بر فرمایش شهید این است که این اختص بوصف زائده یعنی زائده علی ماذا؟ زائده بر چی؟ زائده بر ذاتش، یا نه زائده بر همین حسن و مجازیتش؟ اختص بوصف زائده علی حسنه، یعنی شارع اجازه داده حالا این اجازه داده یک وقت این اجازه دادن می‌چرباند آن را و تشجیع بر انجام می‌کند در حد لزوم. پس مجاز است و مجازیتش هم اضافه دارد. یک وقت این مجازیتش در حد وجوب است و الزام است، یک وقت این مجازیتش در حد استحباب است. اما در مکروهات مجاز است اما دیگه مجاز بودنش را شارع نچرباند. زیادت بر مجازیت ندارد بر اصل مجازیت. بنابراین در واجبات بر اصل مجازیت اضافه دارد. یعنی مجاز مضاعف است. در مستحبات بر اصل مجازیت اضافه دارد. در مکروهات فقط اصل مجازیت را دارد اما دیگه بر مجازیت چیز اضافه‌ای ندارد، بلکه شارع ترغیب می‌کند از این مجازیت استفاده نکن. در واجبات می‌گوید از این مجاز بودن استفاده بکن حتماً. در مستحبات می‌گوید از این مجازیت استفاده بکن و من تشویق می‌کنم، ثواب می‌دهم و ترغیب می‌کنم که از این مجاز استفاده کن. اما در مکروهات می‌گوید مجاز هست ولی تشویق نمی‌کنم از این مجاز استفاده بکنی.

سؤال: ...

جواب: حسن یعنی مجاز.

سؤال: به معنی نیکو و پسندیده.

جواب: نه آن معنای سوم است. حالا ما معنای اول را داریم بررسی می‌کنیم.

خب پس بنابراین، این هم یک راه دیگری است که صاحب جواهر رضوان الله علیه فرموده.

«أو لأنه لا وصف فيه» یعنی فی المکروه «زائداً علی حسنه بمعنی الجواز بناءً علی کون المراد الزيادة فی الجنس الزيادة فی الحسن کالندبة و الوجوبية»

سؤال: ...

جواب: آن حسن را گفتیم مجاز شرعی.

سوال: ... شامل نمی‌شود؟

جواب: گفتیم نمی‌شود. ولی ممکن است بگویی آقا هر حسن عقلی این در شرع حکم دارد. یا واجب است یا مستحب است.

سؤال: معنای حسن قابل زیادی و کمی ...

جواب: دارد. یعنی مجاز است. اصل مجازیت که دارد هیچی...

سؤال: این زیادت ...

جواب: در این مجازیت دارد. چرا؟ برای که تشویق می‌کند می‌گوید از آن استفاده کن. همین مجازیت را محل تشویق قرار داده.

سؤال: این زیادت مجازی است.

جواب: چرا؟

سؤال: تشویق به این، حسن است. خود این حسن نیست.

جواب: باشد، عیب ندارد. کأنَّ آن مجازیت را دارد می‌افزاید بر آن. تشویق می‌کند این مجاز بودن را.

این هم فرمایش صاحب جواهر قدس سره هست.

خب صاحب جواهر هم جواب شهید را صحیح می‌داند، هم جوابی که خودشان دادند صحیح می‌داند ولی شهید ثانی آن جواب اول را داده و فرموده... بعد از این که جواب اول را داده شهید ثانی فرموده است که:

و لایکفی فی صحة التعریف...

یعنی در این تعریف اشکال را برطرف نمی‌کند. چرا؟ برای خاطر این که این تعاریف فقهیه برای این است که ضابطه می‌خواهیم دست مکلف بدهیم. نه آن حرف‌هایی که حالا توی منطق زده می‌شود که تعریف باید کذا. این جا فلذا ما اهتمام به این تعریف هم داریم چون تعاریف فقهاء در حقیقت در این کتب ... مخصوصاً در متون فقهیه می‌خواهند ضابطه دست مکلف بدهند. خب مکلف باید خیلی دقیق باشد، خودش درس خوانده باشد، یک فقیهی باشد این اولویته‌ها، این محاسبات را درک بکند. اما مردم عادی و مکلفانی که مخاطب این کلام هستند این دقایق را ندارند. فلذا این تعریف آن‌ها را توی چی می‌اندازد؟ مکن است توی خطا بیندازد، توی اشتباه بیندازد.

خب این پس اختصاص بوصف زائد تا این جا می‌توان گفت که یا بالأولویت یا به نحوی که صاحب جواهر قدس سره فرمود هم مکروه را خارج می‌کند از تعریف، مباح هم که خارج شد.

اما اگر آن معنای سوم را گرفتیم، این جا کلامی است که من بعداً ان شاء الله عرض

می‌کنم.

معنای دوم حُسْن را اگر گرفتیم که یعنی «کل فعلِ حَسَن» یعنی هر فعل نیکویی که «اختص بوصفِ زائد» خب اگر این معنا را بگیریم.

سؤال: این دوم است یا سوم است؟

جواب: به یک معنا می‌شود سوم بگوییم، به یک معنا می‌شود دوم بگوییم. چون گفتیم آن دو تا به یک چیز برمی‌گردند که مجاز از آن تعبیر کردیم.

خب اگر این معنا را گرفتیم قهراً دیگه قبل از این که ما به «اختص بوصفِ زائد» برسیم هم مباح از تعریف خارج است، و هم مکروه خارج است. چون مباح که حسن نیست، نیکو نیست و مکروه هم که نیکو نیست. هر دو از تعریف خارج می‌شود.

صاحب جواهر قدس سره می‌فرماید درسته خارج می‌شود ولی این تعریف شرایع و بزرگان را نمی‌توانیم حَسَنش را به این معنا بگیریم. یا حُسَنش را به این معنا بگیریم. چون این استدراک این قید لازم می‌آید، لغویت این قید لازم می‌آید، دیگه گفتن ندارد؛ چون تمام فلسفه آوردن «اختص بوصفِ زائد» این است که ما مباح و مکروه را خارج کنیم. خب وقتی خودش به واسطه کلمه حَسَن خارج می‌شود دیگه آوردن این به چه منظور است. وجهی دیگه ندارد. «اختص بوصفِ زائد» گفتنش دیگه وجهی ندارد. فلذا ایشان می‌فرماید حتماً باید بگوییم مقصود در این تعریف به قرینه این اضافه‌ای که دارد همان معنای اول که مجاز باشد مقصود است.

سؤال: ... «اختص بوصفِ زائد» همان وصف حَسَن باشد. قید توضیحی..

جواب: بله ببینید این توضیح اگر بیاورند باید یک توضیحی باشد که از آن موضح آشکارتر باشد. این خودش قلقش بیشتر از آن حَسَن است. توضیحی که می‌خواهیم بیاوریم باید یک توضیحی باشد که اقلاً رفع ابهام بکند، نه ابهام‌افزایی بکند. ابهام‌زدایی باید بکند نه ابهام‌افزایی بکند. این جا ابهام‌افزایی دارد می‌کند فلذا نمی‌شود برای این جهت هست. خب علاوه بر این که حالا آن اشکالی هم که عرض کردیم دیروز یعنی روز درسی قبل «اختص» هم این جا کار را یک مقداری مشکل می‌کند. برای این که اختصاص دارد یعنی ویژه آن هست. خب شما هیچ واجبی را پیدا نمی‌کنید که وجوب اختصاص به آن داشته باشد. هیچ مستحبی را پیدا نمی‌کنید که استحباب اختصاص به آن داشته باشد.

سؤال: عنوان کلی منظور است.

جواب: یعنی چی؟

سؤال: عنوان کلی واجب و عنوان کلی مستحب.

جواب: کل داریم، کل که دیگه نمی‌شود عنوان کلی باشد. کل که می‌آوریم برای استیعاب افراد است. کل فعلی، اگر فرموده بود الفعل حالا راهی برای فرمایش شما بود. اما تعریف این است «کل فعلی» هر فعلی. هر تک فعلی که اختصاص. خب ما تک فعلی که «اختص بوصفِ زائد» نداریم که. مشترک است. واجبات همه‌شان مشترک هستند در این جا. هیچ کدام اختصاص ندارد که. مگر این که اضافی بگیرید یعنی در مقابل مثلاً محرمات،

در مقابل چیزهای دیگر این جوری معنا کنید. خلاصه کلام را مغلق کرده و مشکل کرده. بلکه اگر به جای اختص از کلمه «له» استفاده می‌شد. «کل فعلٍ حسنٍ له وصفٌ زائد» خب اشکالش برطرف می‌شد دیگر اختصاص توی آن نبود. «له وصفٌ زائد» می‌فرمود خب بهتر بود.

سؤال: شما دارید حسن عرفی را خارج می‌کنید.

جواب: بله. حالا این جا این نکته را عرض کنم.

ما تا به حال در این معنایی که گفتیم حسن را به چه معنا گرفتیم؟ یا به معنای مجاز شرعی گرفتیم یا به معنای نیکو گرفتیم. حالا نیکو هم آیا نیکوی شرعی مقصود است یا نیکوی عقلایی؟ اگر یک کسی بیاید این حسن را بگوید به معنای حسن عرفی است یعنی مجاز است، دیگر توی عرف ممنوع نیست. بین عقلاء ممنوع نیست «کل فعلٍ حسنٍ» یعنی مجاز عقلایی، نه مجاز شرعی. که «اختص بوصفٍ زائدٍ» این اگر مقصود باشد خب ما دیگر احتیاجی به «اختص بوصفٍ زائدٍ» داریم؟ چرا؟ برای این که ممکن است یک چیزهای باشد که حسن عرفی هست اما شارع ممنوع کرده باشد. پس «اختص بوصفٍ زائدٍ» می‌خواهد برای اخراج آن‌ها. اما این را هم صاحب جواهر نفرموده، بقیه فقهاء هم نفرمودند. چرا نفرمودند که ما حسن را آن جوری معنا کنیم؟

سؤال: ...

علتش دو امر است؛ یکی این که اولاً ما باید این جا چون کلام مال فقهاء و متکلمین است ببینیم اصطلاح آن‌ها چیه. اصطلاح آن‌ها در حسن این است که گفتیم نه آن که حسن عرفی است. نه، حسن یعنی حسن شرعی. دوم این که اگر این کار را بکنیم خب اختلال بیشتری این جا ایجاد می‌شود. مباح هم داخل تعریف می‌شود، مکروه هم داخل تعریف می‌شود. همه را دیگر می‌گیرد، یعنی آن مباح‌ها و آن مکروه‌هایی که پیش عرف چی هستند؟ حسن هستند. مباح‌ها و مکروه‌هایی که پیش عرف حسن هستند این‌ها داخل تعریف می‌شوند. برای اخراج آن‌ها در عبارت چیزی نداریم. اشکال افزون می‌شود چون مخرجی دیگر توی عبارت برای آن‌ها نیامده.

خب عنصر چهارمی که مرحوم محقق حلی و قبل از آن شیخ طوسی و بزرگان دیگر اضافه کردند «إذا عرف فاعله ذلک أو دلّ علیه» این «إذا» یا اذای شرطیه است یا اذای زمانیه. یعنی هر فعل حسنی که اختصاص داشته باشد به وصف زائد بر حُسنش در ظرفی که عَرِفَ فاعله ذلک. فاعلش و کننده‌اش آن مجاز بودن یا آن نیکو بودنش را بداند «أو دلّ علیه» یا دلالت بگردد بر آن نیکو بودن و آن مجاز بودن. که قهراً آن دومی که دلّ علیه می‌شود مال مقلدین. مقلدین نمی‌دانند دلّ علیه به واسطه فتوای مجتهد دلالت می‌شوند بر آن مجاز بودن.

اما عَرِفَ چی؟ عرف هم صاحب جواهر معنا فرموده به این که یعنی اجتهداً می‌داند.

سؤال: ...

جواب: بله.

این جا هم این نکته‌ای که فرمودند درسته «عَرِفَ» اعم است در واقع. حق این است که

ما بگوئیم عَرَفَ یعنی می‌داند إما لوضوحه و ضرورته و إما لإجتهاده و استنباطه. «دَلَّ علیه» قهراً می‌شود مال آن جایی که به واسطه تقلید باشد. بنابراین صاحب جواهر که معنا فرموده آن را به تقلید، آن را به اجتهاد این اصلاح را لازم دارد.

حالا کلام مهم این جا این است که آیا این قیدی که بزرگان اضافه کردند می‌خواهند بگویند قبل از این شناخت یا قبل از این دلالت معروف معروف نیست یا این که... این را می‌خواهند بگویند که این خیلی عجیب است. مثلاً نمازی را کسی نمی‌داند واجب است، مکلفی است علم ندارد به وجوب نماز، این نماز معروف نیست. نسبت به خود آن هم معروف نیست، یک غیرمعروف واجب که هست بر او. منجز هم ممکن است باشد، عقاب هم می‌شود چون تقصیر دارد بر عدم علم تقصیر دارد، دنبال نرفته. خب بر او واجب هست، منجز هم هست، بر ترکش هم عقاب می‌شود، معروف آن را نمی‌گیرد؟ معروف نیست؟

اگر این مقصود باشد خیلی مستبعد است و مشکل می‌شود فلذا بزرگانی مثل محقق خوانساری در جامع المدارک به این تعریف اشکال کردند. فرموده این مطلب درست نیست، این چه قیدی است که شما آوردید. معروف معروف است بدانند یا ندانند. کما این که منکر هم منکر است بدانند یا ندانند که حالا در تعریف بعد برای منکر گفته می‌شود. و در هیچ آیه و روایت و نصوص شرعی و ادله شرعیه هم چنین چیزی اخذ نشده که ما معروف را آن وقت معروف می‌دانیم که فاعلش بدانند. پس نه به حسب ارتکاز و فهم عرفی و حکم عقلایی این چنینی است، نه به حسب نصوص شرعیه این چنین قیدی وجود دارد. بنابراین، این چه فرمایشی است که فرموده.

شهید ثانی قدس سره و تبعه صاحب جواهر این جا معنایی کردند بر این. فرمودند این قید از حیث بیان ماهیت و حقیقت و تعریف معروف بیان نشده. بلکه از حیث وجوب امر به معروف یا استحباب امر به معروف بیان شده. این قید به آن لحاظ گفته شده نه به لحاظ تعریف خود معروف و در بعدی منکر. به لحاظ این جهت‌شان گفته شده. پس این که فرموده «هو کل فعلٍ حسنٍ اختص بوصفٍ زائدٍ علی حسنه اذا عرف فاعله ذلک» یعنی معروفی که بخواهیم امر به آن بکنیم و این واجب به عهده ما بیاید، معروفی که این چنین بخواهد باشد «اذا عرف فاعله ذلک» است....

سؤال: شرایط تعریف....

جواب: نمی‌آورند.

فلذا این توجیهی است که حالا فرموده شده، شهید ثانی و ایشان برای دفع آن اشکال و الا خلاف ظاهر تعریف که هست. خب فرموده المعروف هو کذا، خلاف ظاهر است اما به خاطر این که از آن اشکال مهم تخلص پیدا بشود و علوّ مقام معرفی عاری از این هست که بگوئیم به چنین امری توجه نداشتند این باعث می‌شود که خب یک چنین توجیهی در این جا انجام بشود و گفته بشود. فتلخص.

سؤال: یعنی این قید ارشاد جاهل را خارج می‌کند؟

جواب: بله. نه ارشاد جاهل، به آن کاری ندارد. وجوب امر به معروف در آن جا نیست وقتی که آن جاهل است از باب امر به معروف بر شما واجب نیست چیزی به او بگوئید. بلکه اگر لازم باشد باید او را ارشاد کنید. اگر هم گفتیم ارشاد جاهل واجب نیست خب

هیچی.

بنابراین معروف معروفی... حالا انشاء الله در شرایط خواهد آمد؛ معروفی واجب الوجوب است، وجوب امر دارد به آن و منکری وجوب نهی از آن هست که تارک در آن جا و فاعل در آن جا آگاه باشد به وجوب یا به حرمت. اگر آگاه نیست وجوب امر به معروف و نهی از منکر ندارد.

سؤال: ...

جواب: نه، دیگه تکرار است آن وقت.

سؤال: ...

جواب: آن تکرار است. پس می‌گفت یعنی عَرِف. آن وقت اِذا هم دیگ نمی‌گفت.

سؤال: حالا در تعریف این ... و الا.

جواب: نه دیگه آن وقت دیگه هم خیلی خلاف ظاهر است هم خلاف همه چیز است.

سؤال: دور پیش نمی‌آید این جوری. معروف اِذا عرف، دور پیش نمی‌آید؟

جواب: نه. چون اصطلاح است. معنای این جا عَرِفَ معنای لغوی است. آن معروف معنای اصطلاحی است. یعنی عِلْمَ شده برای چی، نام برای چی گذاشته شده.

این تعریف معروف. نتیجه بحث این شد که این تعریف معروف دارای یک نواقصی هست. یکی همین بود که «کل فعلی» گفته شد. گفتیم فعل دخالتی ندارد ممکن است غیر فعل هم باشد مثل تروک احرام و این‌ها.

دوم، این که «اِذا عرف فاعله ذلک دلّ علیه» دارد که این هم دخالتی در معنا و تعریف ندارد و اگر به آن منظور هم گفته شده باشد باز مستحسن این است که تعریف خالی از چیزی باشد که غلط‌اندازی دارد. بهتر این است که این در تعریف نیاید.

و باز آن «اختص» استفاده از کلمه «اختص» هم خودش محل ایراد هست و خلاف مطلوب را دلالت می‌کند از این جهت حذف آن هم بهتر است.

خب این جا یک مطلب دیگری هم که جا دارد گفته بشود این است که خب شما اگر واقعاً می‌خواهید بگویید که نتیجه حرف شما این است با این تعریف که آقا معروف چه؟ واجبات و مستحبات. خب صاف بگو «کل فعل واجب أو مستحب» دیگه «حسن» بعد این جور و آن جور و بعد بگوئی حسن چند تا اصطلاح دارد و این‌ها برای چه. در تعریف معروف بگو هر فعل واجب و هر فعل مستحبی. اگر این است. شما با این کار، ای کار را دارید می‌کنید دیگه. یعنی دایره این را فراتر از افعال واجبه و مستحبه شرعیه نمی‌گیرید. حالا اگر هم می‌گیرد خب نام ببرید. بگویید «کل فعل واجب أو مستحب أو مستحسن عقلاً أو عقلایی» فلذا است می‌بینید که فقهای متأخر مثل تحریر الوسیله، مثل منهاج، مثل وسیله و امثال این‌ها دیگه این تعریف مدرسی را کنار گذاشتند و آمدند یک تعریف واضح که می‌شود دست عرف داد، دست مقلدین داد، دست مکلفین دارد و غلق هم ندارد. این جور تعریف می‌کنند. بنابراین نستبدل این تعریف را به این تعریف متأخرین که حالا حدودش و ثغورش

چیه، باید بگویم کل فعل واجبِ او مستحب. و اضافه کنیم بر آن هر فعل حسن و مستحسن عقلی و عقلایی را ولو این که واجب و مستحب نباشد این ان شاء الله بعداً در ادله باید ببینیم چه مقدار از ادله استفاده می‌کنیم یا بحث‌هایی که ان شاء الله خواهیم کرد. این راجع به تعریف معروف، فعلاً تعریف مدرسی.

اما راجع به تعریف منکر:

سؤال: ...

جواب: نه، کل فعلی او ترکی دیگه. آن ترک را باید شما بیاورید. یا بگویند کل ما کان مستحباً، کل واجبِ او مستحب. دیگه آن کلمه فعل را هم نمی‌آورید، ترک را هم نمی‌آورید.

و اما تعریف منکر، تعریف مدرسی‌اش:

فرموده است که:

و المنکر کل فعلٍ قبیحٍ عرفَ فاعله قبحه أو دلّ علیه.

این جا سه عنصر اخذ شده «کل فعل» یکی فعل، قبیح، عرف فاعله ذلک او دلّ علیه. سه تا.

اما اشکالی که در فعل آن جا بود این جا هم قهراً تکرار می‌شود.

و اما قبیح یعنی چی؟ قبیح دارای چند احتمال هست در این جا؛ یک، این که قبیح در مقابل مجاز که آن جا داشتیم، حسن یعنی مجاز، سرجمعش این شد یعنی مجاز. قبیح یعنی مجاز نیست. هر کاری که شرعاً مجاز نیست. خب هر کاری که شرعاً مجاز نیست فقط می‌شود چی؟ حرام. در نتیجه مکروهات از تحت تعریف منکر خارج می‌شود. نتیجه این می‌شود که مکروهات را ما از تعریف معروف خارج کردیم، از تعریف منکر هم داریم خارج می‌کنیم. پس مکروهات لا امر به آن‌ها و لا نهی از آن‌ها. اگر این جور معنا کنیم نتیجه این می‌شود چون داخل معروف که نشد، داخل منکر هم نشد.

احتمال دوم این است که مقصود از قبیح مقابل حسن به معنای نیکو باشد. نیکو چی بود؟ آن که دخالت دارد در مدح فاعل و ستایش از فاعل. قبیح یعنی آن که دخالت دارد در ذم فاعلش. خب چیه که دخالت دارد در ذم فاعلش؟ باز هم می‌شود محرم. حرام‌ها هست باعث می‌شود که فاعلش ذم بشود. مکروهات باعث نمی‌شود که فاعلش مذمت بشود.

بنابراین اگر ما قبیح را هم در مقابل حسن به معنای دوم گرفتیم باز قبیح می‌شود آن که شرعاً مجاز نیست.

احتمال سومی هم وجود دارد و آن این است که مقصود از قبیح یعنی هر چیزی که ترکش راجح است. این کار قبیح است یعنی ترکی است که نکردنش بهتر است. خب اگر این را گفتیم قهراً این کلمه قبیح شامل مکروه هم دیگه می‌شود. و آن اشکال هم برطرف می‌شود که بابا شما مکروه را نه داخل اول، نه داخل دوم، همان طور پا در هوا قرارش دادید. مکروه بالاخره چی می‌شود؟ اگر این معنای سوم را بگیریم، قبیح را به معنای سوم بگیریم مکروهات داخل می‌شوند.

خب حالا باید چه کرد؟ بهتر این است که چه بگوییم؟

صاحب جواهر قدس سره فرموده که درسته اگر معنای سوم را بگیریم همین طور خواهد شد ولی در اصطلاح فقهاء و متکلمین این به این معنا گفته نمی‌شود. این یک احتمالی است که ما همین جور داریم ابداع می‌کنیم. اصطلاح بر این ما نداریم، بر این معنا. علاوه بر این که ظاهر کلام این است که این قبیح این جا در مقابل حسن آن تعریف است. آن جا می‌گوییم کل فعلی حسن، این جا می‌گوییم کل فعلی قبیح. این قبیح در مقابل آن حسن است. آن حسن اگر به معنای مجاز گرفتید این هم یعنی مجاز نیست. نه مجاز است و ... نه این که ترکش بهتر است اعم از این که مجاز باشد یا نباشد. این مقابله درست نمی‌شود. پس این که ما بخواهیم به معنای سوم بگیریم و تا شاهد برخلاف دارد؛ یکی این که در عرف و اصطلاح فقهاء و متکلمین به این معنا قرار داده نشده و اصطلاح قرار داده نشده. دوم این که ظاهر امر مقابله بین التعرفین است، واژه آن جا با واژه این جا تقابل دارند. و این جور اگر معنا کنیم تقابل از بین می‌رود.

خب پس بنابراین باید به همان معنای قبل بگیریم. خب حالا اگر به معنای قبل گرفتیم آیا مسأله مکروه، این خروج مکروه از کلا التعرفین آن را چه جور حل کنیم؟ راه حلی برای آن داریم که از هر دو تعریف دارد خارج می‌شود.

شهید ثانی قدس سره یک راه حلی نشان داده. فرموده در باب مکروهات درسته فعل یک عملی مکروه است اما ترک آن چطور است؟ مستحب است. ترک مکروه مستحب است. وقتی ترکش مستحب شد پس موارد مکروهات به این حیثش که مکروه است از کلا التعرفین خارج است. اما به آن حیثش که این مکروه ترکش مستحب است داخل در تعریف چی می‌شود؟ معروف می‌شود.

سؤال: ...

جواب: نهی از فعل نمی‌کند. امر می‌کند ترک کن. این کار را رها کن.

پس این جور نیست که بگوییم مقتضای این دو تعریف این است که ما نسبت به مکروهات وظیفه‌ای اصلاً نداریم، در مورد مکروهات وظیفه‌ای نداریم. نه، در مکروهات هم وظیفه داریم و آن تعریف معروف شامل مکروهات هم می‌شود از این که استحباب ترک دارد.

خب این هم ... صاحب جواهر این را نمی‌پسندند.

سؤال: واقعاً مستحب است؟

خب چرا نمی‌پسندند؟ اولاً دو وجه دارد؛ یکی این که خود شما گفتید کل فعلی این جا، خب این ترک است. دوم این که که البته این در کلام صاحب جواهر نیست. حالا این طبق آن عرضی بود که کردیم. صاحب جواهر فرموده فیه ما لایخفی. دیگه وجهش چیه نفرمودند. لعل وجهش همین باشد که این مسلک مسلک ضعیفی است که ما بگوییم در باب مکروهات ما دو تا قانون داریم. و شارع دو تا قانون جعل کرده؛ یک، کراهت فعل. دو، استحباب ترک. ما دو تا قانون نداریم. همان طور که در واجبات دو تا قانون نداریم. وجوب صوم، حرمت ترک صوم. این را نداریم، وجوب صوم داریم. بله نباید ترک کرد عقلاً. نه این که دیگه شارع دو تا قانون می‌آید جعل می‌کند. در محرمات غیبت حرام است نه این که ترک غیبت واجب است. دو تا قانون شارع نمی‌آید جعل بکند. انجام غیبت حرام، ترک

غیبت واجب. بنابراین این فرمایش شهید قدس سره بنابر آن مسلکی است که غیر تام است و صحیح و تمام نیست.

بنابراین، این جا هم ما باید برای منکر هم بگوییم که آقا اگر می‌خواهیم محرمات را فقط می‌خواهید بگویید بگوییم کل محرم. یا بگوییم کل محرم او مکروه. و اگر بناست اضافه بکنیم، قبیح‌های عقلایی و عقلی را هم اضافه بکنیم و از این عباراتی که غلق دارد، اغلاق ایجاد می‌کند بپرهیزیم. حالا این بحث مدرسی شد. ولی ما در کتاب و سنت بالاخره کلمه معروف داریم، کلمه منکر داریم. بیشتر نصوص ما مشتمل بر این دو واژه هستند، علینا این که بررسی کنیم و بینیم که چیست که ان شاءالله فردا

و صلی الله علی محمد و آل محمد.